

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که این تقسیم دیگری که مرحوم محقق نائینی و آقایان دیگر، اختصاص به ایشان ندارد، در اینجا فرمودند تقسیم واجب یا در حقیقت وجوب به نفسی و غیری است. تعبیر به نفسی و غیری دارد و این بحث هم از قدیم هم مطرح بوده است، بحث جدیدی نیست و اساس این بحث هم چون خود مرحوم نائینی توضیح نمی دهند، ما یک توضیحی می دهیم. اساس این بحث اساساً بر اساس وجوب مقدمه بوده است؛ یعنی چون قائل بودند که مقدمه واجب است، اگر وجوب داشته باشد این وجوب، وجوب غیری است، وجوب نفسی نیست. وجوب مقدمه و لذا خودش عقاب و ثواب خاص خودش را ندارد. این فایده بحث اساسش این است. البته باز توضیحاتی بعد عرض می کنم؛ حالا مرحوم نائینی نوشتند، فرمودند. توضیحات بعد عرض می کنم. اصل بحث وجوب غیری به خاطر وجوب مقدمه بوده است و ان شاء الله به مقدار بحث خودمان چون بحث مقدمه بعد خودش خواهد آمد، به مقدار خودمان در اینجا توضیح می دهیم که بحث مقدمه ربطی به وجوب غیری ندارد و اینکه آیا واقعاً این بحث فایده ای دارد یا ندارد متعرض می شویم.

ایشان فرمودند در این صفحه ۲۹۹ تقسیم واجب: «و عُرِّفَ الْغَيْرِيُّ بِمَا أُمِرَ بِهِ لِيُوصَلَ بِهِ إِلَى وَاجِبٍ آخَرَ». ایشان اول غیری را واجب معنا کردند. واجب غیری آن است که خودش وجوبش برای واجب آخر «و يُقَابِلُهُ الْنَفْسِيُّ...» که واجب نفسی در مقابل واجب غیری. «و هو ما لم يُؤْمَرْ بِهِ لِأَجْلِ الْوَصُولِ بِهِ إِلَى وَاجِبٍ آخَرَ». ایشان این گونه اول معنا می کنند.

عرض کردیم سابقاً هم توضیح دادیم که مکرراً در کتب اصول، غیر اصول هم همین طور، فقه هم همین طور، مقداری همیشه از بحث ها راجع به تعریف بود. مثلاً تعریف مقدمه چیست، تعریف واجب چیست، مثلاً تعریف علم اصول چیست؛ تعریف های مختلفی را در مباحث و عده ای از کتب مفصله اصول حتی پیش خودمان، مثلاً مثل هداية المسترشدين که شرح معالم است و به آن مفصلی است، مقداری گاهی چند صفحه از آن صفحات بزرگ چاپ قدیم، صرف تعریف و اینکه این تعریف کردند، تعریف اول، دوم، سوم و این تعریف چقدر اشکال دارد؛ که عرض کردیم در کتاب کفایه آمده این مطلب که این تعاریف، تعاریف شرح اسمیه یا تعاریف لفظیه بنا بر اینکه بین شرح اسمی و لفظی فرق نباشد، بینشان فرق است چرا؛ دیگر وارد آن بحث نمی خواهیم بشویم. و این تعاریف ارزش بحث علمی ندارد و واقعش هم همین طور است. اصولاً بنایشان این است که علم در حقیقت تصدیق باید باشد، تصورات علم نیست. بحث هایی که مربوط به تصور است مثل تعریف، این از دایره علم خارج است.

به هر حال مرحوم نائینی دو تا تعریف را در اینجا انجام می دهند برای تعریف واجب نفسی و غیره. نفسی آن است که خودش امر برای توسل به واجب دیگر نیست، برای وصول به واجب دیگر نیست. و غیره آن است که برای وصول به واجب آخر باشد. فرض کنید امر به وضو شده برای نماز، و الا به خود وضو به عنوان امر ندارد، مثلاً من باب مثال.

«و قد يُعرَّف النفسُ...». به هر حال مرحوم نائینی هم در اینجا وارد این بحث شده اند دیگر. دو تا تعریف برای واجب غیره و نفسی آوردند و مقداری هم مناقشه فرمودند که آیا این تعریف درست است یا آن تعریف درست است. عرض کردیم این ها اصطلاحات علوم به اصطلاح اعتباری است به قول آقایان، و این اصطلاحات بحث راجع به این ها ممکن است خیلی دقیق به آن صورت چون تعریف؛ این نکته ای که در تعریف ها هست، تعریف یک صورت موجز از خود بحث است. ممکن است در خود بحث مشکل داشته باشند، اینکه به تعریف می رسد مشکلاتی است که در خود بحث است. حالا روشن می شود ان شاء الله.

«و قد يُعرَّف النفسُ بما أمر به لنفسه و الغیری بما أمر به لأجل غیره». این هم یک تعریف دیگر. بما أمر به لنفسه و الغیری بما أمر به مقابل آن «الوصول الی غیره»، آن فرقی این است. «و قد أُشکِلَ علی التَّعْرِیفِ الأوَّل...». البته آقایان «أشکل» می کنند چون اشکل غلط است در لغت عربی؛ باب افعال در اینجا باب افعالش لازم است، متعدی نیست که؛ حالا به هر حال باید می گفتند «و قد استُشکِلَ». اشکال شده است «علی التَّعْرِیفِ الأوَّل بما حاصله أنه یلزم أن یكون جُلُّ الواجباتِ غیریَّةً». این اشکال معروفی است که اگر واجب غیره به خاطر غیر باشد، تمام واجبات می شوند غیره. چرا؟ چون واجبات به خاطر مصالحی است که درشان هست، تکلیف به خاطر ملاکاتی است که دارد.

انسان اگر تکلیف پیدا کرده به خاطر وصول آن ملاکات است. پس اگر بنا باشد که واجب غیره «لأجل الوصول الی غیر» باشد، مثلاً «إِنَّ الصَّلَاةَ تنهى عن الفحشاء و المنکر»، امر «أقیموا الصَّلَاة» می شود امر غیره بنابراین؛ به خاطر اینکه به این امر، انسان نهی از فحشا و منکر می رسد. به خاطر اینکه این امر صلاّ به خاطر این است که جلوی فحشا و منکر گرفته بشود. پس بنابراین باید بگوییم تمام واجبات غیره هستند. نسبت واجب را حساب بکنیم با ملاکاتی که دارد.

عرض کردیم یک نکته ای را من کراً عرض کردم، ما عرض کردیم به طور کلی، حالا مقدمه این بحث چون بعداً روشن بشود، به طور کلی به ذهن ما می آمد که در مباحث قانونی، اصول قانون گذاری، هفت محور را مورد نظر قرار بدهیم.

محور اول: ملاکاتی که شیء دارد، که عرض کردیم این مبنی است بر خلاف معروف بین معتزله و اشاعره از یک طرف، و بین ما و حضرات اشاعره از طرف دیگر. ملاکات را مرحوم نائینی می فرماید امور از امور حقیقی و امور خارجی است، امور تکوینی است. ما عرض کردیم ملاکات درست

است امر واقعی و تکوینی است، لکن به نکته‌ی اینکه زیربنای جعل و تشریع قرار بگیرد. مطلق امر تکوینی نیست. امر تکوینی را به این لحاظ که بخواهد این اثر برایش بار بشود. خوب دقت کنید.

فرض کنید به اینکه اگر شما بنویسید، من باب مثال می‌خواهم بگویم، مثلاً انگور دارای فواید کذا و کذا است، این جزو علوم به اصطلاح تشریع و قانون‌گذاری نیست، جزو امور اعتباری نیست. این امری واقعی است. اما اگر آمد انگور را به لحاظ یک نکته‌ای قرار داد و گفت که مثلاً واجب است در صبح بخوری به خاطر آن نکته، این می‌شود ملاک. ملاک آن امر طبیعی است که زیربنای جعل قرار می‌گیرد دقت می‌کنید؟ یعنی در تشریعش به آن امر تکوینی نظر داشته است. امر تکوینی فی نفسه علوم طبیعی است، ربطی به ما ندارد. این که مرحوم نائینی می‌فرمایند امر طبیعی موضوعات خارجی هستند، حقایق خارج درست است، لکن حقایق خارجی به نکته‌ای که مورد جعل قرار بگیرند، نکته‌اش این باشد، به خاطر جعل باشد؛ یعنی جعل به آن سر آمده باشد. این می‌شود امر تکوینی که ملاک.

مرحله بعدی چون وقتی یک امر تکوینی بود و دارای ملاک خاصی بود، خوب یک مرحله‌اش این است که خود انسان انجام بدهد. در قانون باید به این مرحله برسد که اولاً، یعنی در این مرحله ملاکات بین قانون و امور حقیقی فرقی نیست. اراده شخصی. بعد به این نتیجه رسیده است که این را بخواهد یعنی، معذرت می‌خواهم، مورد نظرش قرار بگیرد کاملاً مورد نظر باشد که اصطلاحاً ما به آن می‌گوییم محبوبیت. این محبوبیت پیدا بکند. در این مرحله با اراده‌ی تکوینی و اراده‌ی تشریعی فرقی نیست.

مرحله سوم اراده است. این اراده دو جور می‌شود؛ یا خودش تحریک عضلات می‌کند، این را می‌گویند اراده‌ی تکوینی. خودش بلند می‌شود مثلاً انگور را تهیه می‌کند. مرحله‌ی دیگر این است که نه، این را به عهده کسی دیگر می‌گذارد این می‌شود اراده تشریعی. اینکه آقایان هم بعضی از اعلام مثل مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند فرقی بین اراده‌ی تکوینی و تشریعی نیست، فرق دارد؛ چرا. در اراده‌ی تکوینی مرید و مراد است. من می‌خواهم انگور بخورم، بلند می‌شوم انگور... در اراده‌ی تشریعی مرید و مراد و مرادمنه هم هست. این اراده‌ی تشریعی سرش این است، تشریع نکته اساسی‌اش این قسمت است؛ که مرید و مراد و مرادمنه. و در شریعت مقدسه هر سه رعایتش شده است. مثلاً «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ». بعد از اینکه آیات وضو می‌آید، «يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» این مرحله‌ی حُب است. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ». این مرحله‌ی اراده و کراهت است. و مثلاً «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ». یعنی شارع مقدس یک تفضیل به اصطلاح مرد را در نظر گرفته است، تفضیل خاصی که حالا حقیقتش هم برای انسان مجهول است، به حقیقت آن نمی‌رسد. مردها را قوام؛ این آیه‌ی مبارکه ناظر البته از ضمن آیات طلاق

و نکاح و این‌ها هست، اما ناظر به شوهر نیست. «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ» ظاهراً ناظر است به آنچه که جهت قوامیت و مدیریت جامعه باشد. «قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ». در جهت قوامون به خاطر یک تفضیلی که خداوند قرار داده است. آن تفضیل. این ببینید ملاک است.

بعد از این سه مرحله وقتی رسید به مرحله‌ی اراده‌ی تشریعی؛ یعنی این چیز محبوبش واقع شد و آن را خواست که شخص دیگری انجام بدهد، آن وقت تشریع می‌آید. طبق این به اصطلاح ملاک تشریع می‌آید. این که مرحله‌ی جعل است. مرحله‌ی جعل و تشریع و قانون‌گذاری و تقنین و اصطلاحات یکی است. بعد از این مرحله، مرحله‌ی به اصطلاح بعضی از آن بهتر است که تعبیر بکنیم به فعلیت. فعلیت قانون به ابرازش است؛ یعنی مرحله‌ی به اصطلاح رسانه‌ای کردن به قول امروزی ما. ارسال رسل و انزال کتب. مرحله‌ای است که ابراز باید بشود این قانون. چون قانون تا ابراز نشود قانونیت پیدا نمی‌کند، باید ابراز بشود. این مرحله‌ی محور چهارم شد، پنجم شد.

محور ششم مرحله‌ی محور تنجز است. یک محوری است که تکلیف به مکلف برسد، قانون به اصطلاح امروزی‌ها می‌گویند شهروند. شهروند یا به قول عرب‌ها موطن برسد. این قانون باید برسد. بشود مرحله‌ی تنجز. باید وصول پیدا کند حالا به هر نحوی که هست که قطع یا ظن، هر نحوی که محل کلام است. این مرحله‌ی تنجز است. دقت بکنید ما وقتی این طور بحث کردیم مثلاً اینکه مرحوم شیخ در اول رسائل می‌گوید اما قطع برایشان می‌شود و اما ظن و اما شک، در حقیقت ایشان اصول را پایه‌گذاری کرده است از روی مرحله‌ی تنجز. یعنی بحثی را که ایشان در اصول می‌کند مسأله‌ی تنجز است. و عرض کردیم مرحوم آقای بروجردی هم نقل می‌کنند از قول شافعی در رساله، شاید این عبارت نباشد اما این مطلب درست است. خلاصه‌اش این است که اصولاً مباحث اصولی که علمای ما تا حالا داشتند در این مرحله‌ی تنجز است. دقت کردید. ما با این برنامه‌ای که ریختیم خیلی روشن کردیم که باید چگونه این مراحل و محورها روشن بشود.

آنچه که ما امروز در اصول داریم فقط رفته است روی مرحله‌ی تنجز. اینکه می‌گوید «يَحْضُلُ لَهُ الْقَطْعُ». این قطع و ظن و این‌ها حالات مکلف است نسبت به قانون. یا قطع؛ دقت می‌کنید. یعنی یک مشکلی که ما الان در اصول داریم روی محور تنجز کار کرده‌اند. در صورتی که ما الان روشن شد برایتان محور تنجز محور هفتم است. محور هشتم هم، نهم هم، هفتم هم معذرت می‌خواهم. هفتم هم محور امثال و عصیان. یا انجام می‌دهی یا انجام نمی‌دهی، امثال و عصیان. این مراحل را اگر ما جدا بکنیم خیلی می‌تواند در مسائل و در مطالبی که بر ما وارد می‌شود با دقت بیشتری، با ظرافت بیشتری وارد کار شد.

پس بنابراین، آن وقت اصطلاحاً گاه‌گاهی آن سه مرحله را هم ملاکات می‌گویند، سه مرحله‌ی اولی. یعنی آن امور واقعی که در زیربنای جعل بوده با حب و بغض و بعد هم مرحله اراده و کراهت. گاهی اوقات هم هر سه را می‌گویند مبادی جعل. اصطلاحاً به آن می‌گوییم مبادی جعل هم می‌گویند.

این مبادی جعل این سه مرحله‌ای است که عرض کردم. یکی ملاکات است، یکی حب و بغض است و یکی هم اراده و کراهت. این بعد از این سه تا می‌رسد به مرحله‌ی جعل و تشریع و قانون‌گذاری. این مطالبی را که ما عرض کردیم این به طور طبیعی یعنی یک مطلبی است که به طور طبیعی در قوانین مراعات بشود. یعنی الان هم در مرحله قانون‌گذاری اگر خدا نکرده مبتلا شدیم به قانون‌گذاری در مجلس، این هفت محور یعنی شش محور، هفتم که مرحله امثال است، این هفت محور باید مورد نظر باشد. اما این به این معنا نیست که در دنیای اسلام از اول این طور بوده است، این اشتباه نشود حواسمان جمع است. مثلاً اشاعره قائل به مبادی جعل نیستند؛ شارع جعل می‌کند؛ هر چه جعل می‌کند. یعنی شارع مسئله این که ملاکات با حب و بغض باشد و اراده و... نه؛ شارع جعل می‌کند. خودش حسنی دارد؛ چرا مبادی اراده را شاید قبول نکنم، مبدأ اراده را؛ اما اگر حسنی هست، حسنش به جعل شارع است، حسن ذاتی ندارد. این طور نیست که این فعل حسن باشد یا قبیح؛ این به جعل شارع برمی‌گردد. این بعضی از آقایان که قائل هستند در شبهات بدویه باید احتیاط کرد، این‌ها به مرحله‌ی تنجز هم قائل نیستند؛ معنایش این است دیگر. می‌گویند همین که شارع جعل کرد کافی است، ابراز کرد به وسیله‌ی فرض کنید قرآن و عترت احکام را بیان کرد کافی است. اگر شما شک کردید باید احتیاط بکنید. دقت کنید؛ یعنی این که می‌گویند باید اگر؛ تحلیل علمی‌اش را دارم عرض می‌کنم؛ یعنی ایشان قائل به مرحله‌ی تنجز نیست، به مرحله‌ی تنجز؛ چون عرض کردم مرحله‌ی تنجز وصول تکلیف به مکلف است؛ یک مرحله هم این است. او می‌گوید نه، همین که شارع بیان کرد کافی است. همین که ارسال رسل شد، انزال کتب شد، خود این کافی است. اگر هم شما شک کردید، روشن نشد، باید احتیاط بکنید تا به آن برسید. دقت کردید؟

این که من گفتم هفت محور، این معنایش این نیست که همه اصولیین روشن شد؟ همه اصولیین قائل به هفت محور باشند؛ ممکن است بعضی قائل به شش تا باشند یا مثلاً پنج تا. لکن عرض کردیم آن چیزی که به طور طبیعی و عقلایی طبق عقل عملی انسان به آن می‌رسد این است؛ همین هفت محوری است که عرض کردیم و شواهدش هم در خود قرآن هم هست. خب شواهد جعل و تشریع «اقیموا الصلاة» که مرحله‌ی تشریع است. مرحله ما؛ آیه مبارکه «حتی نبعث...» آیه مبارکه «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً»؛ این «حتی نبعث» اشاره به مرحله‌ی به اصطلاح فعلیت و ارسال رسل و انزال کتب و بعدش هم آیاتی که «لا یکلف الله نفساً الا ما آتاه» باید حالت اتیان به شخص هم باشد، به نفس باشد که برای مرحله‌ی تنجز باشد. مرحله‌ی امثال هم که واضح است.

علی‌ای حال در خود مرحله امثال هم یک بحثی آقایان دارند که بحث مهمی است؛ که مرحله امثال در اختیار شارع نیست، در اختیار عقل است؛ یعنی عقل حکم می‌کند مرحله‌ی امثال. این طور نیست ما عرض می‌کنیم بعد. مثلاً آیه مبارکه «ولو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة... و لینذروا قومهم» ببینید؛ «و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم» این مرحله‌ی انذار مرحله‌ای است که این جا بین مرحله‌ی فعلیت و تنجز است؛ چی؟ «لعلهم یحذرون». این «لعلهم یحذرون» مرحله‌ی امثال است. «لعلهم یحذرون» این باید تکلیف به مکلف برسد، «لعلهم یحذرون» تا انجام بدهند ببینید؛

تمام این مراحل محاور سبعه‌ای که عرض کردیم می‌توانیم از خود آیات قرآن هم استخراج کنیم؛ غیر از این که عرض کردم حکم عقل عملی هم هست، این‌ها از آیات قرآن هم قابل استخراج هستند.

آن وقت در این جا این بحث پیش می‌آید؛ پس بنابراین این؛ چون من این محاور سبعه را تکرار می‌کنم به خاطر این که واقعاً می‌تواند اصول را خیلی قشنگ روشن بکند، مباحث را کاملاً واضح بکند و روشن انجام بدهد.

و اصولاً یک نکته خیلی مهمش هم این بود که عرض کردیم تکلیف تا جعل نشود و جعل هم تا تنجز پیدا نکند به مرحله‌ی امتثال نمی‌رسد؛ یعنی نکته در مقام امتثال ما تکالیفی را باید انجام بدهیم که منجز شده است. اگر منجز نشده باشد عقوبت و ثواب و عقاب ندارد؛ مرحله‌ی جزا و کیفر، کیفر مترتب است بر تکلیف منجز. اگر تکلیف منجز شد ثواب و عقاب دارد. لذا این نکته را هم الان بگوییم، خیلی بحث خارج شدیم اشکال ندارد؛ لذا ما در بحث برائت عرض کردیم احتیاجی به دلیل خاصی نداریم. این که آقایان گفتند چون جاهلیم تکلیف نیست، نه این درست نیست؛ چون جاهلیم تنجز نیست. چون تنجز نیست تا تنجز نیامد دیگر ثواب و عقاب برایش مترتب نمی‌شود. این اساس برائت پیش ما به این معنا است اصولاً. این احتیاج به دلیل خاصی هم ندارد، احتیاج به این ندارد که به دنبال؛ اصولاً آن بحث اخباری‌ها و اصولی‌ها را خیلی راحت می‌شود حلش کرد. اصولاً تکالیفی ثواب و عقاب می‌آورد که به مرحله تنجز برسد، به عبد برسد، به مکلف برسد. مکلف با آن حکم رابطه پیدا کند. اگر رابطه پیدا نکرد خب تنجز ندارد، اگر تنجز نداشت عقاب و ثواب ندارد. چون کیفر مترتب می‌شود بر تکلیف واصل، بر تکالیفی که به مکلف رسیده است.

پس ما دیگر احتیاج به حدیث رفع هم نداریم، احتیاج به حدیث حجب هم نداریم. اصولاً این احتیاج به بحث ندارد و لذا روشن شد؛ مثلاً مرحوم نائینی قدس الله نفسه دارند که بین برائت عقلی و شرعی این جوری است: برائت عقلی مفادش نفی عقاب است، بالملازمه نفی تکلیف است؛ اگر عقاب نبود تکلیف نیست. و برائت شرعی مفادش نفی تکلیف است، بالملازمه نفی عقاب است؛ این تعبیری است که مرحوم نائینی دارند. عرض کردیم این مطلب قبولش بسیار مشکل است. اما این که برائت شرعی مفادش نفی تکلیف است، اگر ثابت بشود این مطلب، اگر ثابت شد بله مفادش نفی تکلیف است، بالملازمه نفی عقاب است بله درست، این مطلب ایشان درست است. اما اگر برائت عقلی به تعبیر ایشان مفادش نفی عقوبت باشد بالملازمه نفی تکلیف، نه بالملازمه ندارد.

اصولاً در اعتبارات تلازم قبول نمی‌شود، ملازمات قبول نمی‌شود. بالملازمه نفی تکلیف است؟ نه نفی؛ ممکن است تکلیف باشد اما عقاب [ندارد] چون تنجز ندارد دقت کردید؟ این که ایشان می‌فرماید اگر؛ این‌ها برائت عقلی را چون معنا کردند «قبیح عقاب بلا بیان». خیلی‌ها اشکال کردند «قبیح عقاب بلا بیان» را قبول نداریم؛ این حرف‌ها همه معلوم شد که درست نیست، صحیحش این نکته است. وقتی شما جاهل بودید، وقتی

شما حکم به آن نرسیدید بعد از فحص و بعد از بررسی و پیدا نکردید جاهل شدید، چنین تکلیفی به مرحله‌ی تنجز نرسیده است، بر فرض هم تکلیف باشد. به مرحله‌ی تنجز نرسیده است. اگر به مرحله‌ی تنجز نرسید به مرحله‌ی امتثال هم نمی‌رسد؛ «لعلهم یحذرون» بعد از «و لینذروا قومهم» بعد از انذار است. به مرحله‌ی تنجز نرسید خواهی نخواهی کیفر ندارد. اصولاً طبق سیره‌ی عقلایی کیفر و جزا مترتب می‌شود بر مرحله‌ی تنجز؛ تکلیف منجز کیفر دارد نه تکلیف واقعی؛ تکلیف واقعی کیفر ندارد. تکلیف باید به حد تنجز برسد؛ بعد از این که به حد تنجز رسید آن وقت کیفر دارد. البته از بحث مقداری خارج شدیم خود قبول دارم، ولی چون نکات بسیار لطیفی است که شاید نرسیم به این زودی‌ها متعرضش بشویم، افلاً در این جا متعرض بشویم.

علی‌ای حال این اشکال مرحوم نائینی و قد یستشکل، مراد اشکال نائینی این است که شما با این تکلیف یعنی مثلاً می‌گوید «اقم الصلاة» به خاطر این که برسد به «تنتهی عن الفحشاء والمنکر» یا «ورضوان من الله اکبر» یا «ان الصلاة قربان کل تقی»؛ به خاطر تقرب الی الله مثلاً است. پس بنابراین باید مثل وجوب نماز را هم بگوییم که وجوب غیری است؛ با این که خب مسلم وجوب نماز وجوب نفسی است، وجوب غیری نیست. این اشکالی که ایشان [مطرح کردند] روشن شد؟ اگر بنا بشود لاجل التوسل الی الغیر باشد.

بله «فانه یلزم ان یکون جل الواجبات غیریه لان الامر بها انما هو لاجل التوسل بها الی مالها من الفوائد و الملائکات المترتبة علیها». عرض کردیم این اشاره به این مطلب [است]؛ البته ایشان تعبیر به ملاکات کرده‌اند، ایشان مرادشان از ملاکات در این جا آن مرحله اول، محور اول است. آن دو تا محور را اصطلاحاً مجموع سه محور را که عرض کردم به آن می‌گویند مبادی جعل. آن سه تا مبادی جعل است، یکی اش هم بعد جعل است، بعدش هم به اصطلاح مرحله فعلیت است؛ فعلیت یعنی ارسال رسل و انزال کتب و «ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا». و مرحله‌ی بعدی اش تنجز است که وصول تکلیف به شخص باشد، مرحله‌ی آخر هم محور آخر هم محور امتثال است.

پس بنابراین باید واجبات شرعی «لان الامر بها انما هو لاجل التوسل بها الی مالها من الفوائد». عرض کردیم مرحوم نائینی جای دیگر هم دارد حالا این جا که اشاره دارد اما جای دیگر تصریح می‌کند که مراد از ملاکات آن امور تکوینی و واقعی هستند، امور تکوینی را ملاکات می‌داند. عرض کردیم ما، انصاف این است که امور تکوینی اگر به ماهیت تکوینی ملاحظه بشود ملاکات نیست. امور تکوینی ممکن است دارای یک عرض بسیار عریضی باشد، آثار بسیار فراوانی باشد؛ این ملاکات نیست. این علوم طبیعی است مثل فیزیک و شیمی و طب و این جور چیزها. آن که ملاک است عبارت از یک امر واقعی و طبیعی که شارع محور نظرش قرار داده است، یعنی طبق آن امر جعل کرده است، طبق آن نکته جعل کرده است. جعل به آن جهت می‌خورد. البته ممکن است جعل به مجموعه جهات بخورد. آن جهتی است که شارع در [نظر گرفته است] و لذا کراراً عرض کردیم یک

نکته بسیار مهمی که در اینجا هست چه مقدار از این محورهای شش، هفتگانه فقط در اختیار شارع است، چه مقدار فقط در اختیار مکلف است. این چیزی که اکنون در السن نسبتاً اجمالاً هست، مرحله امثال را در اختیار مکلف دانسته‌اند. از ظواهر بعضی عبارات مرحله تنجز هم همین طور. این که می‌گویند قطع حجیتش ذاتی است، این باید مرحله‌اش مرادش این باشد؛ یعنی در مرحله تنجز هم شارع تصرفی ندارد. به هر راهی که عقل و عقلا و بشر می‌رسد برای تنجز تکلیف. اما ان شاء الله در محل خودش اثبات می‌کنیم در تمام مراحل شارع نظر دارد.

اما آن چند مرحله اول را در شارع؛ یعنی ملاکات، حب و بغض، اراده و کراهت این سه مورد. جعل چهار مورد. مرحله ابراز، ارسال رسل و انزال کتب پنج تا. این پنج مورد در اختیار شارع است. هیچ چیزی در اختیار مکلف نیست. این هم یک بحث دیگری اضافه‌ی بر آن بحث. این‌ها در اختیار شارع است. شارع قرار می‌دهد. این ملاکات را، این «لاجل ما لها من الفوائد و الملاکات المترتبة علیها التي تكون هي الواجبة في الحقيقة». آن ملاکات واجب هستند دقیقاً. «و کونها مقدورة بالواسطة لانها من المسببات التوليدية». یک اصطلاحی دارند که مسببات یا مباحثی هستند یا تولیدی هستند. مثلاً فرض کنید من کتاب باز می‌کنم. این کار، کار من است دیگر؛ با دست کتاب را باز می‌کنم. اما می‌گویم این ورقه را سوزاندم. وقتی می‌گویم این ورقه را سوزاندم، سوزاندن کار من نیست. سوزاندن کار آتش است.

می‌گویم ورقه را سوزاندم، کار من سوزاندن نیست. به خودم نسبت می‌دهم، می‌گویم ورقه را سوزاندم. اما من ورقه را نمی‌سوزانم. من ورقه را در آتش می‌اندازم. اصطلاحاً به این‌ها می‌گویند مسببات تولیدی. اصطلاح مسببات تولیدی این است. جایی است که آن مسبب مثل سوزاندن را خود انسان سبب نیست؛ به مثلاً با واسطه ایجاد آن سبب چیز دیگری است. انسان کارش این است که این را به آن سبب واگذار می‌کند. ورقه را در آتش می‌اندازد. می‌گوید من سوزاندم. در صورتی که سوزاندن کار او نیست. سوزاندن کار آن به اصطلاح آتش است. اصطلاحاً به این می‌گویند مسببات تولیدی. پس یا مسببات مباحثی هستند مثل این که من کتاب را باز می‌کنم یا تولیدی هستند؛ من سبب را ایجاد [می‌کنم]؛ یعنی من آن سبب را ایجاد می‌کنم؛ یعنی ورقه را در آتش می‌اندازم.

اما مسبب که سوزاندن باشد، پیدا می‌شود. من به خودم نسبت می‌دهم با این که من خودم انجام ندادم. می‌گویم سوزاندم، ورقه را سوزاندم. پس بنابراین جعل شارع از قبیل مسبب؛ یعنی جعل وجوب از قبیل مسببات تولیدی است. در حقیقت نماز واجب نیست، آن نهی از فحشا و منکر، قربان کل تقی، آن عمده آن است. معراج المؤمن. آنی که هست این است. انسان با خواندن این نماز به آنجا می‌رسد، نه این که خود نماز واجب نفسی باشد؛ به خاطر وصول به آن است. این مطلب ایشان. بله، ثم وجه المستشکل، احتمال می‌دهم مستشکل شاید در تقریرات شیخ انصاری باشد. چون



من ندیدم؛ دارم تقریرات شیخ را، نشد مراجعه بکنم. بعد هم یک مطلبی را ایشان در اثناء از تقریرات شیخ نقل می کنند که در حاشیه هم یک مقدارش را آورده، آقایان مراجعه کنند.

به هر حال، چون یکی از اخلاق من حتماً در بحث ها آقایان مطلع هستند، خیلی وارد این که فلانی چه گفت و مرادش چیست، این ها را خیلی وارد نمی شویم. یکی از چیزهایی که خیلی در کتاب های قدیم مورد بحث است، خود نائینی هم گاهی دارد. مثلاً شیخ انصاری این طور فرمود، مراد ایشان این است؛ یکی دیگر می گوید نه، مراد ایشان این است. ما می گوئیم آقا این بحث ها را نکنید این ها فایده ندارد. این که مراد ایشان چیست، بحث خود علم را مطرح کنید؛ یعنی خود این مطلب را بحث بکنید که آیا اقم الصلاه جزو مسببات تولیدی است، جزو واجب غیری است یا جزو واجب نفسی است. خود این را بحث بکنید، مطلبش را بحث کنید. حالا آن مستشکل مرادش چه بوده، تعبیرش چه بوده، این را در خود بحث علمی بیاورید. کلام مستشکل هم بیاوریم، ممکن است کم و زیاد داشته باشد، طبق همان مطلب واقعی.

ثم وجه المستشکل بانه؛ آقایان من اگر درست نمی خوانم آقایان درستش را به من بگویند. بان ترتب الملاکات علی الواجبات و کون الملاکات من المسببات التولیدیة، وجه المستشکل بانه لا ینافی الوجوب النفسی. آن وقت ایشان سعی کرده از این راه جواب بدهد که در عین حالی که این ها مسببات تولیدی هستند، با وجوب نفسی مشکل ندارد. می گوید وجوب نفسی عمده اش این نیست، عمده اش در باب وجوب نفسی این است که خود این عنوان حسنه است. اصلاً عنوان صلاه حسنه است. حسن مال عنوان صلاه است. پس مراد از این که ما می گوئیم صلاه تنهی عن الفحشاء والمنکر، قربان کل تقی، معراج المؤمن، درست تمام این ها درست. و مسببات تولیدی هستند. نماز می خوانیم که به این ملاکات برسیم؛ این ها هم درست، مسبب تولیدی است. این مطالب را ما قبول کردیم لیکن خود عنوان صلاه، حسن پیدا می کند. حالا مثلاً من باب مثال تنهی عن الفحشاء والمنکر ممکن است با مثلاً بستن مراکز فساد هم این کار درست بشود. اما آن عنوان را پیدا نمی کند. بستن مراکز فساد اما این عنوان پیدا می شود؛ عنوان حسن، عنوان صلاتی.

یعنی ممکن است نهی از فحشاء و منکر به اسباب دیگر هم محقق بشود. مهم این نیست، مهم این است که صلاه اضافه بر این که نهی از فحشاء و منکر است، خود عنوان، عنوان قشنگ؛ یعنی از این راه ایشان وارد شده است که خود عنوان صلاتی عنوان حسن دارد. بله، «لا ینافی الوجوب النفسی، لانه یمکن ان تكون الواجبات معنونة بعنوان حسن». خود این ببینید دو بحث است. ممکن است شما به انحاء مختلف جلوی فحشاء و منکر را بگیرید. یک راه که نیست دیگر؛ به راه های مختلف جلوی فحشاء و منکر را بگیرید. اما این که به وسیله صلاه باشد، خود صلاه حسن دارد. خود این عنوان یک عنوان حسنی است. نه این که فقط عنوانش جهتش این است که برمی گردد به آن.

«و انما ان تكون الواجبات معنونة بعنوان حسن و بانطباقه عليها تكون واجبات نفسية». چون این به اصطلاح انطباق پیدا می کند آن ملاکات با این

عنوان، این می شود واجب نفسی. و رجع تعریف الواجب النفسی بانه ما عرف نفسه، بله ... را یادم رفت.

یکی از حضار: و مرجع.

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: مرجع تعریف الواجب النفسی بانه ما امر به لنفسه،

آیت الله مددی: بعنوانه یعنی به این جهت. و قد اشبعنا الكلام. بعد ببینید نکته ای که اساس بحث، البته اینجا ما هم خارج شدیم، مرحوم نائینی هم یک کمی خارج شده اند. نکته ای که اساس بحث که ایشان فرموده اشبعنا الكلام؛ نکته اساسی این است که این واجبات مثل صلاه از قبیل واجبات نفسی... از قبیل مسببات تولیدی هستند؛ یعنی به عبارت اخری مسئله نماز به اصطلاح حسنش به خاطر این که نهی از فحشاء و منکر می کند، مثل این که به شما می گویند آقا ورقه را بسوزان، شما منحصرراً راهتان این است که در آتش بیندازید ورقه را. راه نهی از فحشاء و منکر به این است که به صلاه باشد. یعنی اگر فرض کردیم در جایی طرف فحشاء و منکر را انجام می دهد، دیگر بگوییم آقا تو نماز نخوان چه فایده دارد نماز بخوانی؟ دیگر وقتی انجام می دهی این نهی از فحشاء و منکر نمی کند؟ یا نه، بگوییم نماز خودش عنوان دارد، عنوان حسن دارد، وجوبش هم به خاطر حسن ذاتی که دارد و آن مسئله مسببات تولیدی نیست.

ببینید مسئله فوائدی که بر نماز بار می شود، از قبیل سوزاندن ورقه نیست. این ملاکاتی که ذکر شده، از قبیل دواعی جعل است نه آثاری که بر آن مترتب می شود. یعنی به عبارت اخری دواعی جعل لازم نیست که حتماً آن داعی جعل هم مترتب بشود. مرحوم نائینی می خواهد بگوید از مسببات تولیدی نیست، اشکال در آن مبنا می کند با ایشان.

یکی از حضار: دوباره ملاک این ها...

آیت الله مددی: ها، ملاکات دواعی جعل هستند. داعی جعل این بوده که تنهی عن الفحشاء والمنکر. حالا اگر نهی از فحشاء و منکر نکرد طرف خودش منکر انجام می دهد، نماز باید بخواند. خواندن نماز به حال خودش محفوظ است. آن دواعی به جای خود. دقت کردید چه نکته ای شد؟ این که مرحوم نائینی فرمودند لقد اشبعنا الكلام، ما یک کمی از بحث خارج شدیم، ایشان می فرمایند ما مفصل بحث کردیم که این ها از قبیل دواعی هستند، نه از قبیل مسببات تولیدی. «و لقد اشبعنا الكلام الى به اصطلاح خلاف توهم کون الملاکات من المسببات التولیدیة فی مبحث صحیح و الاعم و انها لیست الملاکات واجبة التحصیل لکونها من الدواعی». فرق است بین دواعی و مسببات. اصلاً جزو دواعی است، راست

می گویند بحث هم گذشت این بحث. «و لا يمكن تعلق ارادة الفاعل بها»، به دواعی تعلق پیدا نمی کند؛ دواعی خود فاعل بوده است. فراجع ذلک

البحث و منه... جا نوشته اشتباه نوشتیم؟

یکی از حضار: علیه.

آیت الله مددی: علیه لا یرد الاشکال.

علی ایّ این مطلبی که فرمودند که واجب نفسی به اصطلاح صلاة وجوبش به خاطر این ملاکات است و از قبیل مسببات تولیدی، اصل این مطلب درست نیست. و حق هم با نائینی است انصافاً در اینجا حق با نائینی است. تحلیلی که نائینی فرمودند، تحلیل صحیحی است. ما هم مقدماتی که عرض کردیم ان شاء الله برساند به این مطلب.

پس این مطلب که واجب نفسی ما ممکن التوسل به الی الغير اشکال ندارد، این توسل الی الغير آن دواعی است؛ توسل به دواعی فاعل، امر نمی شود پیدا کرد آن دواعی که اشاره مقدس در ذهن مبارک داشته اند، توسل به آن ها به این است که آن عمل انجام بگیرد. نه این که بگوییم آن دواعی پیدا شده، چون علم احاطه؛ احاطه به آن دواعی نیست.

و من عرض کردم تمام این مراحل حتی ان شاء الله عرض خواهیم کرد حتی مرحله امتثال هم زیر نظر مقنن و شارع است. شارع در مرحله امتثال هم نظر دارد عرض کردم می آید ان شاء الله. آقایان مرحله تنجز هم اشکال کردند، این تعبیر نیست در بحثشان. مرحله امتثال نوشته اند. مرحله امتثال صددرصد در اختیار شارع است و لذا کسانی که در بحث اجتماع امر و نهی که ان شاء الله می گوییم اجتماعی می شوند، آن زیربنای اصلی شان این است که من توضیح خواهم داد ان شاء الله تعالی.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين